بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 13 بهمن 1392.

خب در مورد این بود که ولد الولد جانشین ولد می شود در هنگامی که ولد نباشد. ولی نه زمانی که ولد باشد. جایی که ولد باشد جانشین نمی شود جایی که ولد نباشد این دو تا مطلب در این بحث دخالت دارد. اولا جانشین می شود و جانشینی اش هم در صورتی هست که او نباشد. چون

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلاَدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ

یک بحث این است که آیا این اولادی که اینجا هست هم اولاد مستقیم را می گیرد هم اولاد با واسطه را. در مورد این بیانی که مرحوم سید مرتضی داشتند این بود که اولاد مستقیم و اب واسطه را هر دو را می گیرد ولی از روایات استفاده می شد که تا جایی که اولاد مستقیم هستیم اولاد با واسطه ارث نمی برد ولی بعضی از روایات هست که یک مقداری منافات دارد با این بیانی که عرض کردیم. یکی روایت عبد الرحمن بن الحجاج هست روایت عبد الرحمن بن الحجاج این است که حالا من از وسایل دارم نقل می کنم وسایل رقم 6 باب است رقم 32606

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بَنَاتُ الِابْنِ يَرِثْنَ مَعَ الْبَنَاتِ.

این یک روایت. یک روایت دیگری هست روایت هشتم باب و عنه یعنی عن الحسن بن محمد بن سماعه عن علیٍّ عن عبد الرحمن بن ابی نجران، یک نکته ای به طور کلی در مورد ضمائر وسائل نقل کنم، وسائل اصل اولی در ضمائرش این است که به آن شخصی برگردد که اول سند مصدر کتاب هست. یعنی مثلا اگر روایت از کافی گرفته شده است، کافی مثلا علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن ابی عمیر عن معاویه بن عمار عن أبی عبد الله علیه السلام ممکن است باشد. خب صاحب وسائل این یک محمد بن یعقوب سر ان ذکر می کند می گوید محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه تا آخر. ضمیر بعدی که می گوید و عنه، این و عنه بازگشت می کند به اولین نفری که د مصدر حدیث یعنی در کافی اول سند هست. یعنی همان علی بن ابراهیم نه مؤلف مصدر. این است که در مثلا تهذیب اگر باشد تهذیب مثلا حسین بن سعید اول سند هست. حسین بن سعید عن کی عن کی عن کی. شیخ حر که این را نقل می کند می گوید محمد بن الحسن باسناده عن الحسین بن سعید. بعد تعبیر بعدی اش می گوید و عنه که تعبیر می کند یعنی محمد بن الحسن باسناده عن الحسین بن سعید. یعنی عنه هایی که در اول اسناد وسائل هست اصل اولی این است که به آن شخصی که اول سند واقع هست اول سند مصدر حدیث واقع هست به آن برگردد. بنابر این نام مؤلف و تعبیری که بین مؤلف و آن اولین نفر باید قرار بگیرد آن هم در ضمیر های مضمر وسائل باید اضافه شود. این قانون اضمار های وسائل هست. اینجا ها هم دارد روایت هایی را

این یک نکته و نکته دیگر هم در مورد نحوه ارجاعات وسائل عرض کنم. وسائل گاهی اوقات یک سندش ناظر به حالا قبل از آن این را بگویم وسائل یک رسمی دارد گاهی اوقات یک سند که ذکر می کند در ذیل آن یک سند ذیلی ذکر می کند. یک سند اصلی دارد و یک سند ذیلی دارد. سند های بعدی گاهی اوقات ناظر به ذیل است گاهی اوقات ناظر به اصل است. مربوط به ذیل است گاهی اوقات مربوط به اصل است. مثلا همین باب را ملاحظه فرمایید، از اول باب من روایتش را می خوانم. روایت اول محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب، روایت اول. روایت دوم و عن حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه. بعدش در ذیل و عن حمید بن زیاد گفته است و رواه الشیخ باسناده عن الحسن بن محمد بن سماعه و الذی قبله باسناده عن احمد بن محمد مثله. در ذیل روایت دوم که روایت های اصلی اش روایت اول و دوم از کلینی است در ذیل روایت دوم دو تا سند هم از تهذیب ذکر می کند. روایت سوم این است عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد. این و عن عده من اصحابنا مرتبط با آن روایت اصلی است. سند اصلی است که از کافی بود. این داشته باشید. و عن عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد خب روایت را نقل می کند در ذیل آن می گوید و رواه الصدوق باسناده عن الحسن بن محبوب بعد گفته است و رواه الشیخ باسناده عن احمد بن محمد. دو روایت هم در ذیل این آورده است. روایت چهارم گفته است که و عن محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن صفوان. که این و عن محمد بن اسماعیل هم مربوط به آن سند اصلی است. یعنی این هم از کافی است. خب این روایت چهارم در ذیلش گفته است محمد بن حسن باسناده عن الفضل بن شاذان مثله. روایت پنجم اینگونه هست و باسناده عن محمد بن الحسن الصفار. این باسناده مربوط به این ذیلی است. آن روایت سوم و چهارم مربوط به سند اصلی بود ولی روایت پنجم مربوط به آن ذیلی است. محمد بن الحسن باسناده عن الفضل بن شاذان مثله روایت پنجم و باسناده عن محمد بن الحسن الصفار، این مربوط به این ذیلی است. اینکه روایت مربوط به ان سند ذیلی است یا سند اصلی است این را باید با مراجعه به مصدر و ویژگی های این شکلی تشخیص داده شود. بعضی از موارد اشتباه فهمیده شده است. دیده ام بعضی ها مثلا مربوط به ذیلی بوده است به اصلی زده اند. اصلی بوده است به ذیلی زده اند در بعضی از کتب فقهی حالا باشد چیزش در کتب اصولی دیدم یک روایت را مثلا از محاسن نقل می کنند در حالی که اصلا آن روایت در محاسن وجود خارجی ندارد. اصلش این است که اشتباه کرده اند در فهم نحوه ارجاعات. وسائل اینکه مربوط به سند ذیلی هست یا سند اصلی است این ها را باید از قرائن خارجی فهمید. هر دو جورش در وسائل زیاد است یک قانون خاصی در وسائل در مورد اینکه به کجا برگردد به سند اصلی یا ذیلی نیست البته در این مورد واضح است چون کلینی باسناده در موردش تعبیر نمی شود در مورد شیخ طوسی باسناده تعبیر می شود ولی اگر آن اصلی و ذیلی هر دو اش باسناده بود. مثلا اصلی اش باسناده عن مثلا محمد بن علی بن حسین که شیخ صدوق باشد بود ذیلی اش و محمد بن حسن بود. اینجا ها گاهی اوقات آدم گیر می کند که مثلا باسناده ای دارد این مربوط به آن اصلی است مربوط به آن ذیلی است الآن چون پاورقی ها آدرس منبع را ذکر می کنند معمولا راحت است ولی قبل از اینکه این آدرس ها و امثال اینها ذکر شود تشخیص اینکه این مربوط به کدام است گاهی اوقات با مشکل مواجه می شود. این روایت ما نحن فیه هم در وسائل که گفته است و عنه عن علی عن عبد الرحمن بن ابی نجران، اولا این عنه اش به همان اصلی بر می گردد اینجا که اصلا ذیلی هم ندارد و آن عنه هم عرض کردم در وسائل عنه بازگشت می کند به اولین نفری که در سند مصدر واقع است. یعنی و عنه یعن و محمد بن الحسن باسناده عن الحسن بن محمد بن سماعه عن علی و خب اینجا یک اینکه مراد از این علی کیست این را مراجعه فرمایید می خواهم خود رفقا ملاحظه کنند واضح است مرادش ولی خب خودتان ببینید بهتر است. و عنه عن علیٍّ عن عبد الرحمن بن ابی نجران و اینها ابتدائا خودتان مراجعه کنید بدون اینکه به درایه النور چیز کنید درایه النور خب اینها را واضح کرده است ولی مستقیم مراجعه کنید ببینید که این علی را چه کار می کنیم. و عنه عن علیٍّ و عبد الرحمن بن ابی نجران عن صفوان عن عبد الرحمن بن حجاج قال قال ابو عبد الله علیه السلام

بِنْتُ الِابْنِ أَقْرَبُ مِنِ ابْنَةِ الْبِنْتِ

خب این هم این روایت که این روایت از جهت دیگری معارض هست. می گوید بنت الإبن اقرب من ابنه البنت. یعنی اگر نوه پسری یک تفصیلی داده است گفته است ولد الولد مطلقا جانشین ولد نیست در صورتی که آن ولد پسر باشد، دختر هم اگر داشته باشد آن ارث می برد ولی اگر آن ولد ما دختر باشد فرزند او پسر هم باشد کأنه ارث نمی برد. این از جهت دیگری با روایت ما نحن فیه مثلا تعارض دارد. یک روایت دیگری هم هست که معارض این روایات تلقی شده است اینها را هم عرض کنم بعد یکی یکی در مورد اینها صحبت می کنیم روایت بعدی این است

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ ابْنِ بِنْتٍ وَ بِنْتِ ابْنٍ- قَالَ إِنَّ عَلِيّاً ع كَانَ لَا يَأْلُو أَنْ يُعْطِيَ الْمِيرَاثَ الْأَقْرَبَ- قَالَ قُلْتُ: فَأَيُّهُمَا أَقْرَبُ قَالَ ابْنَةُ الِابْنِ.

بعد ذیلش این است که

وَ رَوَاهُ الْحِمْيَرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ

که همین روایت را نقل کرده است. معاویه بن حکیم اینجوری که در ذهنم هست در وثاقتش ظاهرا تردیدی نیست. مراجعه نکردم ولی ظاهرا فکر می کنم توثیق صریح دارد. حالا ببینید همین جور است که در خاطر من است یا اشتباه است. در وثاقت این بحثی نیست. توثیق صریح دارد و هیچ ابهامی ندارد.

این سه تا روایت، روایتی هست که به عنوان معارض تلقی شده است. یکی یکی اینها را، یک بحث، بحث سندی است روایت سوم در صحتش هیچ بحثی نیست روایت حمیری که خب واضح است صحتش روایت صفار هم که خب بحث هایش همه گذشت و آن بحثی نیست. اما روایت های حسن بن محمد بن سماعه در مورد آن علی اش بعدا صحبت می کنیم و در مورد حسن بن محمد بن سماعه بقیه سند مشکل دار نیست اما آن یک محمد بن ابی حمزه دارد آن هم ملاحظه فرمایید ببینید محمد بن ابی حمزه را که کیست و این روایت موثقه است چون اجمالش این است که موثقه است. حسن بن محمد بن سماعه واقفی ثقه است و بنابر این این روایت حکم موثقه را دارد. در مورد این روایت حسن بن محمد بن سماعه یکی این است بنات الإبن یرثن مع البنات، مرحوم شیخ حر در ذیل روایت دارد می گوید حمله الشیخ علی التقیه و یجوز حمله علی الانکار دون الإخبار علی أنّه فتوا غیر مصرّحٍ بنسبتها الی الامام فلا حجه فیها. حالا در مورد تقیه بعد صحبت می کنیم. اینکه حمله علی الانکار این وجهی است مرحوم شیخ طوسی در مواردی در تهذیبین روایت را حمل بر انکار کرده است. کأنه امام گفته است به صورت استفهامی است. بنات الإبن یرثن مع البنات اصلا این جور می شود کأنه یک استفهام انکاری، استفهام از باب انکار اینگونه یرثن مع البنات و امثال اینها ولی به نظر می رسد که اینها یک هدفی مرحوم شیخ طوسی داشته است و یک هدفی اصولی دارد یعنی و فقیه دارد. مرحوم شیخ طوسی هدفش در تهذیبین این است که متعارض بودن این روایات منشأ این نمی شود که ما در اصل امامت تردید کنیم. شبهه کلامی روایات متعارض را می خواهد حل کند. آن شبهه کلامی بعضی چیزهایی هم که جمع عرفی هم نباشد احتمالش هم برود و امثال اینها آنها هم کافی است. این می تواند امام علیه السلام به لحن انکاری فرموده باشد و راوی کأنه این لحن انکار را منتقل نکرده است و به خاطر همین این تعارض ایجاد شده است. آن یک هدف کلامی ای دارد. ولی این حمل بر انکاری که مرحوم شیخ می کند یک جمع عرفی نیست. این در واقع تخطئه راوی است. یعنی می گوییم که راوی اشتباه کرده است راوی خصوصیت حالیه مهمی که با کلام اصلا ریشه کلام هست را اشتباه کرده است و نقل نکرده است. اصالت عدم الخطا اینها را نفی می کند و ما اگر بخواهیم این جاها اصل عدم الخطا را جاری نکنیم این باعث می شود که این را باعث جمع عرفی نمی شود. این است که اینها جمع عرفی نیست ولی در هدفی که شیخ طوسی دنبال می کند اشکال ندارد. مثلا در جایی که مسلم می دانیم که این روایت صادر شده باشد. قطعا صادر شده باشد اینجا خب ما ممکن است حمل بر انکار کنیم نه از باب اینکه یک نوع جمع عرفی، ما یقین پیدا می کنیم که یک ایرادی در روایت وجود دارد. این ایراد می تواند این باشد که راوی بعضی از خصوصیات را نقل نکرده باشد هم چنان که ایراد می تواند این باشد که امام علیه السلام به خاطر شرایط تقیه کلام خلاف واقع را بیان کرده باشد می تواند بازگشت به سهو راوی کند. اینکه مرحوم شیخ در همین جاها بعضی جاها می گوید و یحمل علی سهو الراوی. یعنی در واقع جمع عرفی و اینها نیست سهو راوی می گوید اینها بعد از اینکه ما فهمیدیم که این روایت قابل اعتماد نیست حالا چطور شده است که این روایت اینگونه نقل شده است می گوید که راوی اشتباه کرده است. این یکی از آن شوخی معروفی هست که می گوید که بندگان خدایی می رود وارد اتاق می شود می بیند که یک عده ای دور میز نشسته اند می شمارد می بیند ده تا هستند پاهای آنها را می شمار می بیند 21 تا است. دوباره می شمارد همین می شود. این چطوری امکان پذیر است؟ خب جوابش این است که اشتباه شمرده است! این هم یک نوع پاسخی است برای بعضی از روایاتی که راوی اشتباه کرده است. این پاسخ ها پاسخ هایی است بعد ازپذیرش اینکه این روایت قابل استناد نیست یک توجیهی برای روایات هست. خب این یک مطلب. اما این مطلب دومی که ایشان می گوید که فتوا غیر مصرّح بنسبت الی الامام فلا حجت فیها خیلی مسبتعد است. عبد الرحمن بن حجاج فتوای خودش را نقل کند امثال اینها به خصوص عبد الرحمن بن حجاجی که به عنوان یک فقیه هم مطرح نیست که از آن مثلا فتوا بگیرند و امثال اینها اینها در واقع به احتمال زیاد این روایت مثلا ذیل همین روایت قبلی بوده است عن عبد الرحمن بن حجاج قال قال ابو عبد الله علیه السلام بعد آن مثلا این روایت آمده است و این مثلا قال قال بوده است. یک قال آن افتاده است و امثال اینها علی أیّ تقدیر این روایات اینگونه موارد، مواردی نیست که بتوانیم این را فتوای عبد الرحمن بن حجاج تلقی کنیم. ظهور اینها این است که اینها به اصطلاح روایت هست و این ظهور اعتبار دارد. حالا بگذریم. اما مطلبی که مرحوم شیخ می فرماید که حمله الشیخ علی التقیه مطلب خیلی خوبی است. به خصوص این مطلب را در نظر بگیرید این دقیقا قانون تعصیب است که همه اهل تسنن تقریبا به آن قائل هستند. مرحوم شیخ می فرمایند که لموافقته لمذهب بعض العامه تعبیر می کند به نظرم این همه عامه این نظر را دارند. بحث این است که عامه می گویند که اول ذوی الفرائض ارث خود را می برند. ذوی الفرائض که گذشت می رسد نوبت به عصبه. بنات چون متعدد هستند دو سوم می برند یک سوم آن به عصبه می رسد. عصبه اینها در مورد عصبه یکی اینکه به اصطلاح قرابت مذکّر یا قرابتی که از طریق مذکّر به میّت متصل می شود و خودش هم مذکر باشد آن را عصبه می دانند. یک سری عصبه های الحاقی هم هستند. نوه پسری را چه دختر باشد چه پسر باشد ارث عصبه را به آن می دهند. همچنان که برادر و خواهر به هر دو ارث می دهند. البته برادر و خواهی که ذوی الفرائض هستند. الآن یادم رفته است یک سری موارد دیگری هست که به اصطلاح می گویند که به وسیله برادرش حکم تعصیب پیدا می کند. حالا این مواردش هست که در کتب عامه، یکی از آنهایی که تصریح دارند که هست، نوه پسری چه دختر باشد و چه پسر باشد ارث تعصیبی به او داده می شود. آن به وسیله برادرش حکم عصبه را پیدا می کند. اینجوری دارند. این از مثال های روشن تعصیب هست و به طور طبیعی باید همین جور که مرحوم شیخ آن را حمل بر تقیه کرده است آن را هم حمل بر تقیه کرد. اما روایت بعدی، روایت عرض کنم البته یکی دو تا نکته اینجا وجود دارد این روایت به هر حال ان بحث هایی که در روایت های قبل کردیم که اجماع طایفه بر خلاف این روایت هست این که قابل استناد نیست بر خلاف مشهور هست همه آن بحث هایی که باعث می شد که روایات دیگر را بر این ترجیح داده شود آنها هم هست و بحث مخالفت با عامه هم باعث می شود که این، یعنی علاوه بر بحث مخالفت با عامه، بحث های اینکه آن ها قطعا صادر شده اند این صدورش هم مشکوک هست آنها هم محل این است و بر فرضی که صادر شده باشد مرجّح دوم که خذوا ما خالف العامه، اینها را می گیرد انها مخالف عامه است این مخالف عامه است اینها بحث هایش واضح است و خیلی بحث آن چنانی ندارد. فقط یک نکته ای می خواهم ضمیمه کنم آن این است که این مجموع حالا ما یکی از آنها را هم در نظر بگیریم اینها صحیحه هستند و آن موثقه است. یک بحثی است که اصلا روایت موثقه حجّیّت دارد ذاتا یا ندارد. ما اگر حجّیّـت روایات موثقه را ما بناء عقلا را اگر این یکب حثی است که آیا بناء عقلا بر حجیت خبر ثقه را ما قبول داریم یا خیر. اگر بناء عقلا بر حجّیّت خبر ثقه داشته باشید آن یک مرحله یک موقعی است که نه، ما اصل بناء عقلا بر حجّیّت خبر ثقه را ما انکار می کنیم. بنابر اینکه بناء عقلا بر حجّیّت خبر ثقه را بپذیریم، ما ممکن است بگوییم که در صورتی بناء عقلا اعتبار دارد که امضا شده باشد. و نسبت به خبر موثّق امضا مطلق را ما دلیل نداریم. چون مرحوم شیخ طوسی در عده می گوید که طایفه در صورتی به خبر موثّق عمل می کنند به دو شرط. مخالف روایات امامی نباشد مخالف فتوای امامی نباشد. با وجود ادعای اجماعی که مرحوم شیخ نسبت به عمل طایفه می کند، امضا بنائ عقلا نسبت به حجّیّت خبر موثق احراز نشده است. بنابر این ما قدر مسلّمش در صورتی حجّیت ذاتی دارد خبر موثق که این دو شرط را واجد باشد. مخالف روایت امامی و مخالف فتوای امامی نباشد. این در صورتی که ما بنا عقلا را قبول کنیم. اگر قبول نداشتهب اشیم بناء عقلا را و مبنای در پذیرش خبر واحد به روایت خاصه باشد مثلا. روایت خاصه اطلاق ندارد مثلا علیک بهذا الجالس مشیرا الی زراره آن در مورد غیر امامی که اطلاق ندارد. نمی دانم فعلیک بالأسدی روایت خاصه ای که ارجاع به اسدی داده است به یونس بن عبد الرحمن داده است روایت خاصه ای که به افراد خاص ارجاع داده است که ما آن را به عنوان دلیل بر حجّیّت خبر واحد هم می دانیم آنها هم که اطلاق ندارد. عمده دلیل بر قبول خبر موثّقات، همین ادعای اجماعی است که مرحوم شیخ طوسی در عده می کند آن ادعای اجماع هم با این دو شرط است. پس قول به پذیرش خبر موثق به نحو مطلق وجهی ندارد. این یک مطلب که اگر اصلا ما دلیل بر حجّیّت ذاتی خبر موثق به نحو مطلق نداریم. یک بحث دیگر این است که اگر ما بپذیریم که خبر موثق حجت است آیا خبر موثق صلاحیّت معارضه با خبر صحیح را دارد یا خیر؟ این هم بحث دوم. این بحث دوم اجمال بحثش این است که ما یا اوصلاف راوی را به عنوان مرجّح می پذیریم یا نمی پذیریم. اگر اوصاف راوی را به عنوان مرجّح می پذیریم ممکن است که ما بگوییم که اوثق که از اوصاف راوی شمرده شده است جزو مرجّحات، اوثق فقط اختصاص به وثاقت در قول ندارد. وثاقت در مذهب هم داخل در مفهوم اوثق هست بنابر این خبر امامی نسبت به خبر غیر امامی عنوان اوثق آن را می گیرد بنابر این خبر امامی مقدم بر خبر غیر امامی است. این یک مبنا که از باب اینکه اوصاف راوی که جزو مرجّحات منصوصه است این موارد را می گیرد. وجه دیگر این است که ما بگوییم که از مرجّحات منصوصه تعدّی می کنیم به مرجّحات غیر منصوصه و در مرجّحات غیر منصوصه هم انحصار قائل نیستیم به مرجّحاتی که اقربیّت به واقع ایجاد کند. اگر آن را چیز نکنیم بگوییم که لازم نیست که حتما اقربیّت به واقع داشته باشد و آن چیزی که حالا با بیانات مختلف اینها همه بحث های جدی دارد که چرا این بیانات اینگونه است ممکن است ما خبر صحیحه را بر خبر موثقه مقدم بداریم که مشهور علما هم همین است. مشهور علما خبر صحیحه را بر خبر موثقه مقدم می دارندو اساسا علت تقسیم رباعی ای که احادیث را کرده اند احادیث یا صحیحه است یا موثقه است یا ضعیف است به خاطر اینکه در نحوه اخذ و اقتباس به احادیث بین این اقسام فرق است. این جور نیست که این تقسیم بندی بی فایده باشد. این تقسیم بندی به خاطر این است که مثلا در بین حسنه و صحیحه، اینها مثلا حسنه را اوثق نمی دانند نسبت به صحیحه مثلا. صحیحه را بر حسنه مقدم می داند. حسنه را بر موثقه مقدم می دارند و موثقه را همیشه معتبر نمی دانند. علی أی تقدیر این بحث های کلی است که در مورد روایت موثقه وجود دارد. خب این هم این بحث. اما می رویم روایت بعدی.

روایت بعدی را آن روایت هم موثقه است به خاطر حسن بن محمد بن سماعه ای که در سند واقع است. حالا آن علی هم فردا دوستان خواهند دید که وضعیت آن چطوری است آیا دخالت در پذیرش روایت دارد یا خیر. اما متن آن

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِنْتُ الِابْنِ أَقْرَبُ مِنِ ابْنِ الْبِنْتِ.

اینجا یک وجه این است که این حمل بر تقیه شود یعنی همان وجوهی که در روایت اول مطرح بود منهای آن فتوای غیر مصرّح بنسبتها الی المعصوم که اینجا صریحا به معصوم نسبت شده است آن دو وجه دیگر حمل بر تقیه و اینها و حمل بر انکار و همان بحث هایی که آنجا مطرح بود اینجا هم در موردش مطرح است. اینجا یک وجه دیگری را ذکر کرده اند. یک وجه این است که بگوییم مراد از اقرب اکثر میراثا است. و بنابر این می خواهد بگویدکه بنت الإبن با وجودی که بنت هست، دو برابر ابن البنت می برد. یعنی ملاک خود شخص را نباید در نظر بگیریم ملاک آن پدر را باید در نظر بگیریم و مراد از اقرب، اکثر میراثا است. صاحب وسائل اینجا یک تعبیر دیگری تعبیر کرده است. ایشان می گوید «و یحتمل حمل الاقربیه علی انّ السببها اقوی فانّها ترث میراث أبیها و هو مثل حظّ الانثیین». سببها اقوی را یک مقداری تعبیر خالی از مسامحه نیست یعنی باید بگوییم که سبب آن اکثر میراثا است چون آن اقوی اش این جور نیست که پسر ارث بری اش از دختر اقوی باشد تعبیر تعبیر یک مقداری خالی از مسامحه نیست. پسر و دختر هر دو سببش بنوّت است که سبب یکسانی هستند. قوت و ضعف بین بنوّت ذکوری و بنوّت إناثی نیست. بلکه خب می خواهد بگوید که سبب آن ارث بیشتری می برد. چون سبب آن ارث بیشتری می برد ارث خود این هم بیشتر. انشاء الله این را فردا در موردش صحبت می کنیم که آیا این اقربیّتی که ایناج ذکر شده است درست است که ما این را حمل کنیم بر اکثر میراثا یا درست نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد